

«گفتارهای سومری»

- هر آن که بر حقیقت چنگ زند حیات می آفریند.
- سر آن را که پیش از این بی سر است بریدن نشاید.
- «بگذار آن چه دارم (دست نخورده) بماند و آن چه را از آن توست تا به پایان به کار گیرم». آیا این طرز سلوک، مرد را در چشم اهل بیت دوستش گرامی می سازد؟
- چون غذایی بماند میمون تماش کن و چون میمون اندکی بازگذارد بیگانه به پایانش رساند.
- از آن چه یافته ای سخن مگویی و از آن چه از کف داده ای دم زنی؟
- بی سابقه است دوشیزه ای که آغوش همسرش را پذیره نشود.
- به کسی مگو «چه بد متاعی ساخته ای!».
- تمول دشوار حاصل می شود، (اما) فقر (هماره) در آستانه است. آیا چنین نیست؟
- مایملک آدمی همچون گنجشک در پرواز است که هرگز جایی برای نشستن نمی یابد.
- چون خرد محمل اندیشه ات شود، [رب النوع] موکل خرد مؤکدش می سازد.
- آن چه را روزگار از بین برد، چهارپایان باقی گذارده اند و آن چه چهارپایان از بین برند روزگار بر جای گذاشته است.
- آن چه را فردا به ثمر نشیند امروز برنگیر.
- نان به گاه بی خبری نثار شد و آب به ناگاه برون ریخت و زمین جملگی آن را نوشید. - در بیابان های جهان زیرین این [نثار ناشی از بی خبری] نذر خوانده شود و برایت به آب و غذا بدل گردد.
- آرد جوین ناسره در بیابان به سان گوشت و روغن است.
- به گاه بیابان طعام هر چه باشد مطلوب و خوردنیست.
- آرد اعلا زنان و قصرنشینان را سزاست.
- در مخارج من کلوجه پختن روا نیست.
- ابزارم را در دستم نهید، قایقم را خود به آب خواهم انداخت.
- چون بیچاره ای در گذشت، تمنای بازگشتش نکنید؛
- آن دم که نان داشت نمک نداشت؛ آن دم که نمک داشت او را نانی نبود؛
- آن گاه که گوسفند داشت گوشت نداشت؛ آن دم که گوشت داشت او را گوسفندی نبود.
- جایی را که روباه و سگ هار پاسبانند شهر مخوان.
- به شهری که مردمانش وصیت نامه تنظیم نسازند، سیاهه دار اموال به دلالت (خصوصی) بدل می گردد.
- اهل هر دیار باید به تسبیح مشغول باشند و کودکان آن در پی یافتن نشانه های ایزدی.
- به هر دیار آرامی که درون شوم غرق در خون شود؛ به هر کشتی متعمی که پا گذارم گرفتار بلا گردد.
- پاسخ دشنام گو را با دشنام نداد؛ دشنام را با دشنام پاسخ گفتن، دشنام فزون تر در پی دارد.
- ذات هر طعنه است و ذات هر دشنام دشنام. این چنین است رسم لایتغیر تقدیر.
- حکم قانونی (نامطلوب) پذیرفتنی است اما دشنام نه.
- چون (مطلبی را) در خفا بر زبان جاری ساختی، از باب همدردی همه جا را پر خواهد ساخت.
- زورقی که با نیت راستی برپا شود، چون خود را به باد موافق سپارد، او تو [خداوند خورشید] به جریان نیکو می سپاردش.

- زورقی که با نیت ناپاک برپا گردد، او در ساحل غرقه اش می سازد.
- قایق بان در زمره مردان جنگ است.
- چه کسی تواند آن چه را در قلب خود مکتوم ساخته ام باز گوید؟
- چون دروغ بگویی و سپس راست، راستت دروغ خوانده گردد.
- در قلبم انسانم اما در نگاهم (هنوز) نه.
- آن چه را از سینه درخت برون تراود، تنها خود درخت نیکو دارد.
- هر آن که زیاده مسکر خورد، باید که آب بنوشد.
- هر که زیاده طعام خورد، آرمیدن نتواند.
- چون در چوبدست شاه روغن بریزی هیچ تن از آن آگاه نگردد.
- نفرت هیچ گاه خاسته قلب نیست، اما تواند از سخن برخیزد.
- آیا تو نبودی که مرا نواختی؟
- دانی که را نواخته ای؟
- تو را منکوب نخواهم کرد! راه خود خواهم گرفت.
- شویم هر آن چه تواند تلمبار سازد.
- فرزندم پیمانده ام شده است.
- بگذار دوستم استخوان از ماهی ام بگیرد [=عصای دستم شود]!
- چون همسرم به قصد معبد از خانه برون شده و مادرم به سوی رودخانه رفته، از گرسنگی خواهم مرد.
- همسر را به درایت برگزین؛ هر آن چه خواهی فرزند بساز!
- هر آن که زن یا فرزندی در ذمه ندارد، افساری حمایل او نیست.
- با مرد سرکش توانی آرام گیری، اما روزگار زن سرکش را سیاه باید ساخت.
- آیا هرگز آلت ذکور خیانت کار آلت تأیث خائن را زیانی رسانده است؟
- نکاح با چند زن انسانیت و ساختن فرزندان بسیار آسمانی!
- هر روز نواخته شوی؛ هر شام نواخته شوی؛ آه ای چنگ گریان از چه رو هنوز ایستاده ای؟
- بیچاره هماره در اندیشه طعام است.
- تقدیر سگ بدنهادی است که مرد را در پی خویش می کشاند.
- تقدیر بدسرشت او را مضروب خویش ساخته. از این رو وی به سان زنده پوشان چهره پنهان کرده است. چه کسی او را بازشناختن تواند؟
- تقدیر همچون خرقه بالای سرت آویخته است.
- بیچاره یک بار هم پسرش را مضروب نمی سازد، بلکه تا ابد گرامی اش می دارد!
- ولگردی به گاه نداری سودمند است: مردی که ولگردی تواند سرزنده است؛ عمرش درازتر از آن است که به افتادگی می گذراند.
- روباه در ساختن سرایش درمانده بود، پس چون فاتح به سرای رفیقش وارد شد.
- روباه پای روی پای گاو نهاد؛ (گاو او را گفت): «مرا آزاری نرسید!»
- روباه چوبی در دست داشت؛ [بانگ زد]: «چه کسی را بزنم؟». سندی قانونی به چنگ آورد؛ [بانگ زد]: «چه کسی را همآورد بخوادم؟».
- روباه در دریا پیشاب ریخت (و گفت): «دریا جملگی پیشاب من است!».
- هماره دروغگو، قاصد بلاد دوردست است.
- الاغ سرسرای خویش را می خورد!

- آلت دکور الاغ به شکمش می کوبد!
- هرگز به سان الاغ، زنی را که تنها سه سال دارد برنخواهم گزید.
- هرچند که گاو [در آسیاب] غبار برپا می سازد، در چشم او آرد می نشیند.
- گاوی که شکم روی دارد، سرگین در پی اش روان است.
- گاو بیگانه علف می خورد، (اما) گاو من در بیشه در غلطیده است.
- در گریز از گاو نر وحشی، گرفتار ماده گاو وحشی شدم!
- غذای کاهن معبد چنین است: در اندازه بسیار و در وزن اندک!
- سگ هار آلتش را می لیسد.
- دست در کنار دست سرای مرد را برپا می کند.
- شکم در کنار شکم سرای مرد را ویران می سازد.
- قصر: روزی مادری زاینده است و دیگر روز مادری سوگوار.

منبع: کتاب «گفتارهای سومری»؛ ترجمه گل نبشته های سومری به زبان انگلیسی: ادموند گوردون
برگردان فارسی: امیرمحمود سالاری